



## پاره‌ها و نکته‌های میراث کتوبی

# حاکم چشمی

## یا

# حاکم چشمی؟

جویا جهانبخش

حاکم چشمی (محسن بن محمد بن کرامه چشمی بیهقی / ۱۳ . ۴۹۴ ه.ق.) از نخبگان جهان اسلام در سده پنجم هجری است و بویژه از حیث پیشینه اندیشه معتزلی و زیدی همواره مورد توجه بوده و هست.

خوشبختانه هم بعض آثار او (از جمله در ایران) به طبع رسیده و هم درباره او (از جمله به فارسی) جستارهای پژوهش‌پایانه قلمی گردیده و فی الجمله خوانندگان را امکان این هست که سر حوصله و با آسودگی خاطر در احوال و آثار او تتبع و تحقیق فرمایند.

تاکنون چندبار از بعض دوستان پژوهنده شنیده بودم که نام مرد را «جشمی» به پیش جیم و زبرشین تلفظ می کردند. این تلفظ را نزد خویش حمل بر مسامحه می کردم.

چند روز پیش، قضا را، در کتاب معجم طبقات المتکلمین (که به اشراف استاد جعفر سبحانی فراهم آمده) می‌نگریستم و آنجا (ط: ۱، ۲ / ۲۲۸) بوضوح دیدم که نسبت حاکم را «الجشمی» (به پیش جیم و زبر شین) ثبت و طبع فرموده‌اند.

به کتاب ایضاح الاشتباه، تألیف منیف علامه حلی، روح الله روحه، درنگریستم و دیدم که حضرت ایشان بوضوح «الجشمی» را در مورد همین شخص «بالجیم المضمومة، و الشین المعجمة» گزارش فرموده‌اند (نگر: ایضاح الاشتباه، تحقیق الشیخ محمد الحسون، ط: ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ه.ق، ص ۲۵۸).

تاریخ بیهقی علی بن زید بیهقی را که استاد یوسف الهادی، با تحقیقات و تحقیقات نفیس به عربی گردانده‌اند (طبع دمشق، دار اقرار، ۱۴۲۵ ه.ق، / ۲۰۰۴ م)، دم دست داشتم، درنگریستم. ملاحظه شد که استاد بیش از یکجا نسبت «جشمی»ها را (که حتی تصریح شده است از قریه «جشم» بیهقی‌اند)، به پیش جیم و زبر شین مشکول کرده‌اند.

چند سال پیش با یکی از فضلا که او را اغلب «دهان پر از عربی است» درباره تاریخ و رجال اصفهان گفت و گو می‌کردیم. سخن به یکی از ادیبان مذکور در خریدة القصر عماد کاتب رسید. دیدم که مرد بتکرار و با تغلیظی عربی وار نام آن ادیب را «رویدشتی» (به پیش راء و زبر واو و دال) تلفظ می‌کند. چنان که با همان نخستین استماع وزن «فعلیل» در آغاز این اسم غریب، می‌توانستید آن را از اعلام مهجور نجد و حجاز بیندازید!!

باری، چون آن تلفظ عجیب را مکرر کرد، با ادب و فروتنی گفتم که این نام همان «رویدشتی»ی فارسی خودمان است و نام «رودشت» / «رویدشت» هنوز در نواحی جغرافیائی اصفهان هست.

«روی» است و «دشت» و اینهمه غلظت عربی مآبانه هم ندارد!

چه می‌توان کرد؟... اینگونه خلط و التباس‌ها بسیار است. جو غالب یک زمینه یا زمانه، رنگ خود را به نامها و نشانه‌ها و ذهنیت‌ها، تحمیل می‌کند.

دوستی می‌گفت که در اداره ما شخصی کار می‌کرد به نام آقای «موریس» بسیاری با تعجب از او می‌پرسیدند که شما چرا نام فرنگی برای خانواده خود انتخاب کرده‌اید؟ و او همواره می‌بایست پاسخ دهد که: اشتباه از شما و ذهنیت شماست! زیرا این «موریس» آن «موریس» فرنگی نیست؛ بلکه همان «موی ریسنده»ی فارسی است. چه کنم؟! شغل اجدادی ام این بوده است!

سخن را اطاله، یا به تعبیر فارسی تاجیکان خودمان: کشاله، ندهیم.

غرض از تمهید این مقدمات این بود که گفته شود: گویا بر سر نام «حاکم چشمی» هم چنین بلائی آمده است؛ البته از گذشته‌های دور.





از این که هنوز توفیق نیافته‌ام این یادگارهای دیرین در گوشه و کنار سرزمین مادری‌ام را که مردان بزرگ از آن در وجود آمده‌اند به دیده‌ی سر زیارت کنم، شرمنده شدم، ولی شاد گشتم از این که دانستم خوانش اصلی و فارسی این نام علی الظاهر، بل بی تردید، «چشمی» است (به زیر حرف یکم و پیش حرف دوم)، نه «جشمی» (به پیش حرف یکم و زیر حرف دوم).

محتمل آنست مرحوم علامه حلی و دیگران که «جشمی» / «چشمی» را «جشمی» خوانده‌اند، از عهد ذهنی خود نسبت به آن تبار عربی پیشگفته متأثر شده باشند؛ و العلم عند الله.

به هر روی، روستای «چشم» که رجال علمی نامداری از آن برخاسته‌اند، تا روزگار ما با همین نام و نشان بقا یافته و گویا «جشمی» خواندن حاکم چشمی که اهل بیهق و منتسب بدین روستاست وجهی نداشته باشند!

#### پینوشت

۱. ای کاش صاحب‌دلی خراسانی که این سطور را می‌خواند، دلسوزانه از گذشته و حال این قریه آگاهی‌های مستند فراهم سازد و نشر کند تا بدانیم امروز «چشم» و «جشمی»‌ها چه می‌کنند و چگونه‌اند.

در عجب شدم، از سالها پیش «جشمی» را در نام «حاکم»، به زیر جیم و آن هم نه جیم تازی، که جیم پارسی (چ) صحیح می‌شمردم و چنین می‌خواندم و فرق می‌نهادم میان «جشمی» به زیر حرف یکم که منسوب به قریه‌ای است در بیهق و «جشمی» که نسبتی عربی است و به شرحی که سمعانی در انساب اش آورده است (نگر: الانساب تحقیق البارودی، ۶۱/۲). به قبائلی چند می‌رسد.

به سراغ یادداشتهای نفیس مرحوم استاد احمد بهمنیار، در متن مصحح تاریخ بیهق رفتم. آنچه می‌جستم آنجا بود. استاد بهمنیار در «شرح و توضیح بعض کلمات و عبارات» که در پایان کتاب آورده‌اند، مرقوم فرموده‌اند:

«جشم به کسر اول و ضم ثانی دیه‌ی است در سبزوار در یک فرسنگی مغیثه. این نام را اهل قلم به گمان خود تصحیح کرده و اکنون جشام می‌نویسند...» (تاریخ بیهقی، ط. کتابفروشی فروغی، ص ۳۳۱؛ با اصلاح یک نادرستی چاپی) لغت نامه مرحوم دهخدا را گشودم. «چشم» را به زیر «چ» و پیش «ش»، «دهی از دهستان کاهبخش دوارزن شهرستان سبزوار» می‌شناساند و پاره‌ای از مشخصات جغرافیائی و حتی شمار ساکنان این دیه دیرسال را. طبعاً در زمانی قریب به تألیف لغت‌نامه، و نه امروز - به نقل از جلد نهم فرهنگ جغرافیائی ایران گزارش می‌کند.

## مرکز پژوهشی میراث مکتوب با همکاری مراکز علمی و دانشگاهی معتبر داخلی و خارجی منتشر می‌کند:

۱. تحفة السلاطین (منطق) تصحیح دکتر احد فرامرز قرا ملک با همکاری دانشکده الهیات دانشگاه تهران.
۲. چاپ رنگی نسخه الابنیه عن حقایق الادویه، بصورت نسخه برگردان با همکاری فرهنگستان علوم اتریش.
۳. ترجمه‌ای کهن از کتاب النجارة ابوالوفاء بوزجانی با همکاری انجمن ایران شناسی فرانسه در ایران.
۴. مفاتیح الاسرار شهرستانی با همکاری مؤسسه اسماعیلیه لندن.
۵. دیوان غالب دهلوی با همکاری انستیتو غالب دهلوی در هند.
۶. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکز ایران شناسی کالج وادام دانشگاه آکسفورد با همکاری آن دانشگاه.